

## اخلاق Moral, Ethik :

مارکس همواره از اخلاق به عنوان امری ایدیالوژیک، هم‌ردیف با اموری چون حقوق، فلسفه و دین یاد می‌کرد. او مثل «هگل» (و بر خلاف کانت) اهمیت هر گونه بحث از تعالی تأریخی اخلاق یا فرض فلسفی موقعیت مستقل اخلاق (و در نتیجه فرض تکامل ویژه پدیدارهای اخلاقی) را منکر می‌شد. به گمان او تأریخ انسان تا کنون در اصل بر اساس «سویه بد»، سوویه استثمار و پیکار، پیش رفته است و نا درست خواهد بود که اخلاق را (به شیوه سوسیالیستهای آرمان شهری) تصویری از تعالی روح انسانی محسوب کنیم، بل باید آنرا نتیجه کوششهایی بیش و کم مداوم و نظاممند در توجیه وضعیتهایی غیر انسانی بدانیم.

به نظر مارکس، هگل با پیش کشیدن مفهوم *Sittlichkeit* به معنی «زنده گی اخلاقی»، به خوبی ثابت کرد که بحث از اخلاق مستقل و جدا از بحث از دولت بی معناست، زیرا ما امر اخلاقی یا وظیفه اخلاقی (*Sittlich*) را جدا از امر قانونی و حقوقی (*rechtlich*) مطرح نمی‌کنیم و بحث از قانون هم ما را ناگزیر به بحث از دولت و گستره سیاسی میکشاند. هگل در بند «۲۶۸ فلسفه حق» نشان داد که رویکرد اخلاقی یا (*Gesinnung*) همان تعهد سیاسی است که در سیاست معنای میهن پرستی مییابد. خود مارکس نیز در رساله پایان نامه اش نوشت که موضوع اخلاق ما را به موضوع دولت میکشاند (م: ۱: ۸۴). او در دست نوشته‌های ۱۸۴۴ نیز اقتصاد را به عنوان «علم اخلاق واقعی، اخلاقی ترین علوم» معرفی کرد (م: ۳: ۳۰۹) و در جای دیگری از همین متن نوشت که اخلاق مانند علم، هنر و غیره چیزی نیست جز وجه خاص تولید که تابع قانونی کلی است (م: ۳: ۲۹۷). با توجه به این نکته‌ها در خانواده مقدس نوشت: «بهره، آن داوری است که اقتصاد سیاسی در باره اخلاق انسان مطرح میکند» و اخلاق مسیحی هیچ نیست جز اسلحه در دست ثروتمندان (م: ۴: ۱۸۱-۱۶۹) و اخلاق میتواند تقابل ثروت و فقر را تبدیل به تقابل نیک و بد کند و قهرمان اخلاق آن کسی است که توانسته میلیونر شود و قهرمان روزگار نو یک جنایتکار است که جنایت را اخلاق جلوه می‌دهد. پس از مارکس «گرامشی» نکته را به صراحت چنین بیان کرد: «در پیکار طبقاتی، یگانه اصل اخلاقی پیروزی است». در نخستین صفحه‌های ایدیالوژی آلمانی مارکس توضیح داد که باید تولید عقاید را همبسته و متأثر از روابط مادی و تولیدی میان انسانها در نظر گرفت. روابط فکری و «تولید فکری که در زبان سیاسی، حقوق، اخلاق، دین، میتافزیک و غیره بیان میشود» زاده رابطه‌های مادی و واقعی هستند (م: ۵: ۳۶).

در ایدیالوژی آلمانی اخلاق از دو سویه متفاوت مطرح شد:

۱- اخلاق مانند عاملی در پیشبرد فعالیت و کنش انسانی، کار کرد گراست. عنصر همراه کننده فرد بورژوا با موقعیت کلی اوست که از جمله در حقوق و سیاست، جلوه گر میشود: «اخلاق از جمله نهاد هایی است که در شکل بورژوایی خود شرط های بورژوا شدن بورژوا هستند... اخلاق بورژوایی یکی از شکلهای کلی بیان این رابطه بورژوا با شرایط وجود اوست» (م: ۵: ۱۸۰).

۲- اخلاق در مقام یک نظریه ناب فقط پنداری نتیجه تقسیم کار اجتماعی است. در سرمایه رابطه سیاست با اخلاق و اخلاق ربا خواری به همین شکل مطرح شد. مارکس از اخلاق بورژوایی که انباشت را حکم دینی جلوه داده و از بانک همچون «بالا ترین شرافت اخلاقی» یاد کرد. در این جامعه، بانکدار «اخلاق گرا تر و شرافتمند تر» از کشیش معرفی میشود (س: ۳: ۵۲۹).

مارکس در بحث از اخلاق و کمونیزم، در مانیفست نوشت که با بر نشستن کمونیزم اخلاق پژمرده خواهد شد. اخلاق مانند دیگر «شکلهای ایدیالوژیک» از قبیل دین، دولت، خانواده و غیره نتیجه پیکار طبقاتی است و به طور کامل نا پدید خواهد شد (م: ۶: ۵۰۴). اساس این برداشت در دست نوشتههای ۱۸۴۴ آمده بود. آنجا از انحلال اثباتی مالکیت خصوصی یاد شد و این در حکم بازگشت انسان به فضایی بیرون دین، خانواده، دولت و غیره توصیف شد (م: ۳: ۲۹۷). تصور یک «اخلاق پرولتری» (که به طور خاص با نوشته های مایوتسه دون مورد تأکید قرار گرفت) که در برابر اخلاق بورژوایی قرار گیرد، در آثار مارکس یافتنی نیست و با مبنای نظری نوشته های او نمیخواند.

نگرش خود مارکس به مسایل اخلاقی البته در بند برداشت دورانیش بود. او با همان بیزاری رایج روزگار ویکتوریا از فساد یاد میکرد. در سرمایه از فساد اخلاقی ناشی از زنده گی در فقر کامل کارگران بحث کرد. خوابیدن اعضای فراوان خانواده های کارگری در یک اتاق کوچک را موجب «فساد شرم آور» دانست و هیچ تصویری از آزادی جنسی (استوار بر برابری زن و مرد) در سر نداشت و در نوشته هایش شیوه بیان ضد زن و شوخیها و طنز هایی دال بر بی حرمتی زن کم نیستند. در عین حال، اگر نه به اندازه فوریه اما در کار خود بیش از بسیاری از سوسیالیستهای دورانیش به حکمهای تحریک آمیزی که موجب اشاعه حکمهایی در باره «بی اخلاقی مارکس» میشدند پر وبال میداد. او در مانیفست موقعیت زن در خانواده را نوعی از روسپی گری اما نوع رسمی آن خواند. از اتهام اینکه کمونیستها در پی اشتراکی کردن زنان

هستند چنین یاد کرد که چون بورژواها زن را ابزار تولید به حساب می آورند و می‌شنوند که قرار است کمونیستها ابزار تولید را همگانی کنند، چنین فکری به سر شان زده است (م: ۶: ۵۰۲).

انگلس در انتی دورینگ از «اخلاق آینده»، «اخلاقی به واقع انسانی» یاد کرد، اما اصطلاح «اخلاق کمونیستی» را به کار نبرد. او «اخلاق آینده» را در قیاس با موقعیتهای تاریخی «اخلاق فیودالی- مسیحی» و «اخلاق بورژوایی مدرن» مطرح کرد. مفهوم اخلاق طبقاتی که او پیش کشید هیچ ارتباطی با مباحث مارکس در این مورد ندارد. انگلس در سرچشمهء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت هم از این نکته یاد کرد که در آینده تک همسری از بین خواهد رفت و اخلاق عشق و اخلاق جنسی دگرگون خواهند شد (ب: ۳: ۲۴۸)، «رابطهء عاشقانه» حاکم خواهد شد و غیره (ب: ۳: ۲۵۴-۲۵۵). اما از این خیال بافی های او در بارهء آینده باید گذشت. زیرا بیشتر پرسشهایی بی جواب برای او فراهم می آوردند. سر انجام دل بسته گی عاشقانه چه خواهد شد اگر کسی عشق یک سویه یی به دیگری بیابد و نتواند با او زنده گی کند؟ در «قلمرو آزادی تام»، در مورد این غریزهء ناکام چه میتوان کرد، که فقط در صورتی فرد کامیاب خواهد شد که دیگری بر خلاف میل خود، به اجبار، به زنده گی ولو مؤقت با او تن بدهد، و در نتیجه از آزادی خویش بگذرد؟

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)